

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

دلیل دوم بر بطلان تصرفات صبی

بحث در این است که ادله‌ای که دلالت بر بطلان تصرفات صبی دارد چیست؟ دلیل اول که مرحوم شیخ اعظم انصاری(قدس سره) پیداست عمدتاً هم به همین دلیل استدلال کردند که مسئله‌ی شهرت محققه و يك اجماع محصلي در این بحث وجود دارد بر اینکه تصرفات صبی باطل است مطلقاً. بحث اجماع را گذرانديم اشکالاتش را ذکر کردیم و روشن شد که ما يك اجماعي بر اینکه تمام تصرفات صبی حتي عقد انشایی که دارد بگوئیم این هم باطل است ندارد.

دلیل دومی که به آن استدلال شده آیه ششم سوره مبارکه نساء است «وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْعَفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ» به این آیه استدلال شده بر اینکه صبی در تصرفات خودش باید رشید و بالغ باشد و در نتیجه آنهایی که می‌خواهند بگویند در تصرفات صبی بلوغ معتبر است به این آیه شریفه استدلال کرده‌اند. در بحث گذشته این مطلب را ظاهراً عرض کردیم که ابتداءً چهار احتمال از نظر دخالت رشد و بلوغ در تصرفات صبی وجود دارد:

احتمال اول این است که بگوئیم تمام الموضوع رشد است، اگر يك صبی به مرحله‌ی رشد رسید ولو به مرحله‌ی بلوغ نرسیده، این تصرفاتش نافذ است و استقلال در تصرف دارد.

احتمال دوم این است که بگوئیم تمام الموضوع بلوغ است و رشد دخالتی ندارد، اگر صبی به بلوغ رسید اموالش را می‌شود به او داد و خودش استقلال در تصرف دارد.

احتمال سوم این است که هر يك از اینها مستقلاً به عنوان علت مستقلة و علت تامه است برای جواز تصرف، یعنی صبی اگر رشید شد کفایت می‌کند و اگر رشید نشد و بالغ شد کفایت می‌کند.

احتمال چهارم که مشهور از فقها و مفسرین همین احتمال چهارم را اختیار کردند این است که رشد و بلوغ (هر دو) باید باشد تا تصرفات صبی تمام شود، یعنی «الصبي إذا صار رشيداً و صار بالغاً» آن وقت «يجوز له التصرف» این احتمالات اربعه‌ای است که به حسب تصور می‌توانیم در اینجا ذکر کنیم.

(1) «وَابْتُلُوا الْيَتَامَىٰ»

ابتلا یعنی اختبار، یتیمان را اختبار کنید! اینجا بحث‌هایی در کتب بعضی از فقها واقع شده که این ابتلا به چه نحوی باید باشد؟

«هل الإبتلاء بنفس المعاملة» یعنی ولي به صبی بگوید برو در بازار فلان جنس را قیمت کن و بخر، یا مراد از ابتلا ابتلائی به مقدمات معامله است، یعنی ولي دقت کند ببیند اینکه بازار می‌رود می‌فهمد قیمت واقعی این مال چقدر است یا نه؟ باز اینجا آنچه که آیه شریفه ظهور دارد ابتلائی به اصل معامله است اینکه معامله کند و برگردد! و اگر ولي هم به او اجازه داده و رفته معامله کرده و برگشته، باید بگوئیم معامله‌ی ابتلاش هم باید معامله درستی باشد.

(2) «حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ»

در این آیه چند بحث مهم است؛ یکی اینکه این «حتی» در «وَانْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» برای چیست؟ آیا این «حتی» استینافیه است؟ اگر استینافیه بگیریم یعنی از این حَتَّى به بعد يك جمله مستأنفه می‌شود و اگر حَتَّى را استینافیه گرفتیم إِذَا بلغ النِّكَاحَ، إِذَا می‌شود جمله شرط و بعد فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ آن شرط و جزاء مجموعاً جزایی برای این إِذَا واقع می‌شود؛ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ أَنْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ. اگر گفتیم حَتَّى استینافیه و به معنای ادای شرطیه است این شرط و جزاء مجموعاً جزای برای إِذَا بلغوا النِّكَاحَ است.

احتمال دوم این است که این «حتی» استینافیه نیست بلکه غایت است. حتی اگر حَتَّى غایت شد آن ادایی که مدخول حَتَّى قرار می‌گیرد عنوان شرطیت را ندارد! آن وقت بحث این است که اگر حَتَّى را غایت دانستیم آیا غایت داخل در مَغْيَاسْت؟ یعنی وَانْتَلُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ که این ابتلا حَتَّى شامل زمان بلوغ نکاح هم می‌شود، بلغوا النِّكَاحَ کنایه از قدرت بر زناشویی و جماع است، همان بلوغ و حلم که در بعضی از آیات دیگر آمده، بگوئیم ابتلا لازم هست و این استمرار دارد حتی آن زمانی هم که این بچه بالغ شد باز هم باید ابتلاش کنند، اگر دیدند رشید است به بالغ رشید اموال را بدهند. یا اینکه نه! این غایت داخل در مَغْيَاسْت نیست یعنی ابتلا تا زمان بلوغ است، وجوب اختبار تا زمان بلوغ است، وقتی زمان بلوغ آمد ابتلا تمام می‌شود، وقتی بالغ شد باید اموال را به او داد، آنجا وقت و مجالی برای اختبار در کار نیست.

پس خود این آیه شریفه از این نظر که حتی را استینافیه بگیریم یا غایت، اذا را شرطیه بگیریم یا نه، غایت را داخل در مَغْيَاسْت بدانیم یا نه، احتمالاتی در این آیه شریفه داده می‌شود.

پیشینه استدلال به آیه 6 سوره نساء بر بطلان بیع صبی

قبل از اینکه ما این احتمالات را بررسی کنیم گاهی اوقات باید در کتب استدلالی فقهی ببینید که از چه زمانی در چه کتابی به این آیه بر مدعا استدلال شده، وقتی ملاحظه می‌کنید در کتاب خلاف شیخ طوسی جلد سوم صفحه 286: يك مقدار بعضی از این عبارات را بخوانیم آن وقت بیائیم احتمالات این آیه شریفه که مجموعاً در آیه شریفه چهار احتمال داده می‌شود را ذکر کنیم و ببینیم اظهر این احتمالات چیست؟

(1) شیخ طوسی در خلاف، در همین آدرسی که عرض کردم در مسئله 5 می‌فرماید «إِذَا بَلَغَتِ الْمَرْأَةُ وَ هِيَ رَشِيدَةٌ دَفَعَ إِلَيْهَا مَالَهَا» اگر دختر بالغ شد و رشیده شد «و جاز لها ان تتصرف فيه» می‌تواند تصرف کند «سواءً كان لها زوجٌ أو لم يكن» چه شوهر داشته باشد و چه نداشته باشد! «و به قال الشافعي». «و قال مالك إن لم يكن لها زوجٌ لم يدفع إليها مالها» اگر زوج ندارد نباید مالش را به او داد «و إن كان لها زوجٌ دُفِعَ إليها» اگر شوهر دارد می‌توانند مال را به این زن بدهند، «لكن لا يجوز لها أن تتصرف فيه إلا بإذن زوجها» مالك می‌گوید اگر زن بالغ رشید است و مال هم از خود اوست، مثلاً پدرش مُرده و ارثی به او رسیده، اگر شوهر دارد می‌شود این مال را به این زن داد ولي بدون اذن زوج حق تصرف ندارد. بعد شیخ می‌فرماید «**دلیلنا اجماع الفرقة و قوله تعالى حتى إذا بلغوا النكاح**» بعد می‌فرمایند مراد از بلغوا النكاح همان وقت نکاح است که همان بلوغ شرعی

است «و أَيْضاً قَوْلُهُ تَعَالَى فَإِنْ آتَيْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً» که می‌فرماید در این آیه شریفه شرط نشده مال را بدهید «فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ» اگر زوج دارند!

باز در مسئله هفت می‌فرماید «الحجر علي الصبيّ المبذر حتي لو كان رشيداً» مسئله‌اش این است و ادامه می‌فرماید «إذا بلغ الصبيّ و أونس منه الرشد» اگر صبی بالغ شد و استیناس رشد از او شد «و دفع إليه ماله» مالش را به او دارند «ثم صار مبذراً مضيعاً لماله في المعاصي» دیدند این آدم در معاصی صرف می‌کند «حُجِرَ عليه» محجور می‌شود. بعد می‌فرماید این را نه تنها ما می‌گوئیم شافعی، مالک، احمد، اسحاق و ... می‌گویند و فقط ابوحنیفه مخالفت کرده و می‌گوید ما چکار داریم این بالغ و رشید است باید مالش را به او داد و هر کاری می‌خواهد بکند.

«وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا» اموالی که قوام شما به آنهاست را به سفهاء ندهید «و المبذر سفیه» یکی از مصادیق سفیه آن کسی است که مبذر است، مال را اصراف می‌کند «فوجب أن لا يدفع إليه المال».

بعد يك روايتي هم از پیامبر(ص) نقل می‌کند که فرمود «اقبضوا علي أيدي سفهائكم[1]» قبض کنید، حالا به صیغه باب افعال هم می‌شود خواند که اقبضوا، بگیرید آنچه در دست سفهاست، یعنی اگر مالی در دست سفهاست از آنها بگیرید، به این معناست که آنها محجورند.

(2) در مبسوط جلد 2 صفحه 284 می‌فرماید «قد ذكرنا أنّ الصبي لا يدفع إليه ماله حتي يبلغ و أونس منه الرشد» اینکه ما ذکر کردیم مال صبی به او داده نمی‌شود «فإنّه يسلم إليه ماله»!

يك نکته‌اي که هم در کتاب خلاف و هم از مبسوط استفاده می‌شود این است که شیخ طوسی دو شرط را معتبر می‌داند، هم رشد را معتبر می‌داند و هم بلوغ را، یعنی شیخ طوسی از این آیه شریفه‌ای که الآن مورد بحث ماست، هر دو را استفاده کرده، رشد تنها کافی نیست، بلوغ تنها هم کافی نیست، باید بالغ باشد، رشید باشد، تازه يك شرط دیگری هم اضافه کرده و می‌دَر هم نباشد. آن وقت اینجا در مبسوط می‌فرماید «و ایناس الرشد أن يكون مصلحاً لماله عدلاً في دينه فأما إذا كان مصلحاً لماله غير عدل في دينه أو كان عدلاً في دينه غير مصلحاً لماله فإنه لا يدفع إليه ماله» این مال نباید به او داده شود، اگر يك آدمی است که در اقتصاد وارد است اما پول را می‌گیرد و سراغ اصراف و تبذیر و بی‌بند و باری و شهوترانی می‌رود، باز نباید مال به او داده شود! از این جهت می‌شود محجور.

آنجا عرض کردم که این «حتي» را اگر گفتیم غایت است و غایت داخل در مغيّاست، ابتلا استمرار پیدا می‌کند و حتي زمان بلوغ را هم شامل می‌شود. بعد شیخ اینجا می‌فرماید وقت الإختبار يجب أن يكون قبل البلوغ، اختبار فقط زمانش قبل از بلوغ است، ظرفش قبل از بلوغ است، «حتي إذا بلغ إما أن يسلم إليه ماله أو يحجر عليه» می‌گوئیم کسی هست که بگوید صبی را باید قبل از بلوغ اختبار کرد و وقتی هم بالغ شد باز هم باید اختبار کرد، می‌فرماید بله. «و قيل إنّه يكون الإختبار بعد البلوغ و الأول أحوط» اختبار قبل از بلوغ احوط است بعد می‌فرماید «لقوله تعالى وابتلوا اليتامي فدلّ علي أن يكون قبله» اختبار باید قبل از بلوغ باشد، بعد می‌فرماید «و لأنه لو كان الإختبار بعد البلوغ ادّي إلي الحجر علي البالغ الرشيد» اگر بگوئیم يك کسی بالغ شده بعد از بلوغ باید آن را اختبار کرد این بالغ رشید را هم باید اختبار کرد «إلي أن يعرف حاله و ذلك لا يجوز»، بگوئیم يك بالغ رشید، اختبار هم با یکی دو بار که نمی‌شود، ممکن است چندین ماه طول بکشد، بگوئیم بالغ رشید هم حق تصرف ندارد، این قابل قبول نیست.

(3) ابن ادریس در سرائر جلد 3 صفحه 206 تقریباً همین فرمایش شیخ را دارد، یعنی از عبارت ابن ادریس هم بلوغ و استیناس رشد هر دو فهمیده می‌شود. ما این عبارات را می‌خوانیم به چند جهت؛ هم اینکه بدانیم قداما به این آیه استدلال کردند، دوم اینکه قداما از این آیه دو شرط را فهمیدند، ابن ادریس آیه را آورده بعد می‌فرماید «فأمرنا بالدفع للأموال إليهم بعد البلوغ» و بلوغ را معنا می‌کند، بعد می‌فرماید «مع ایناس الرشد» استیناس رشد هم باید شده باشد. و باز ابن ادریس هم می‌گوید رشد این است که «أن يكون مصلحاً لماله و مصلحاً لدينه».

4) علامه در تذکره جلد 14 صفحه 203 می‌فرماید «عَلَّقَ» خدای تبارک و تعالی «دفع المال علی شرطین» دو شرط قرار داده «البلوغ و الرشد فلا یثبت الحکم بدونهما» حکم یعنی جواز و بلکه وجوب دفع اموال «لا یثبت» بدون این دو، یعنی بدون بلوغ و رشد، آن وقت مرحوم علامه هم در همین جلد 14 تذکره، در صفحه 223 تصریح می‌کند به اینکه وقت اختبار قبل از بلوغ است و می‌فرماید ظاهر آیه شریفه این است که ابتلا قبل البلوغ است از بعضی شافعیه و دیگران نقل می‌کند که اینها گفتند اختبار بعد البلوغ است.

5) می‌رسد به مرحوم شهید ثانی در مسالك جلد 4 صفحه 166 که تصریح می‌کند به اینکه محل اختبار قبل البلوغ است و همین را تقویت می‌کنند که اختبار قبل از بلوغ باید باشد.

بنابراین کثیری از قداما (اگر نگوئیم همه‌شان) از آیه شریفه هم بلوغ را و هم رشد را با هم فهمیده‌اند.

در معاصرین؛ مرحوم محقق ابروانی در جلد 1 صفحه 107 می‌فرماید ما از آیه شریفه استفاده می‌کنیم آنچه که ملاک برای وجوب دفع اموال است رشد است، ولو قبل البلوغ.

عبارت مرحوم صاحب جواهر در جلد 26 را ببینید.

از کسانی که از عبارتش استفاده می‌شود که فقط رشد معتبر است و بلوغ معتبر نیست مرحوم شهیدی در هدایة الطالب است، ایشان هم آنجا همین نظر را دارد، لذا بحث خیلی مهمی است، آقایان در این آیه تفاسیر و کتب فقهی را ببینید این خیلی مهم است که آیا ما از آیه استفاده می‌کنیم دو شرط معتبر است بلوغ و رشد، یا یکی از این دو تا کافی است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1]. نهج الحق و كشف الصدق، ص 493.